

بحث در موضوعات حقوقی

بزه سیاسی

بقیه گزارش مسیو هامر بک

۵ استرداد بزه‌کاران

در روابط بین دول بزرگ بر حسب حالت حاضره حقوق بین‌الملل تمیز بزه سیاسی از بزه عمومی لازم است و در همین جاست که فائده عمده بحث ما ظاهر میشود - در حقوق کیفری داخلی، سیاسی بودن یا غیر سیاسی بودن بزه‌ی باین بازگشت میکند که کیفر شدیدتری باید برای آن تعیین کرد یا کیفر خفیف تری. و در هر حال آن بزه بی‌کیفر نمیماند. ولیکن در باب استرداد بزه‌کاران تمیز بزه سیاسی از غیر آن موجب طرح شدن مسئله مهم‌تری میشود زیرا پذیرفته شدن بست سیاسی متضمن بی‌کیفر ماندن عمل است.

ظاهراً منشاء تاریخی بست سیاسی ملاحظاتی است شبیه بهمان افکاری که در حقوق داخلی در بعضی طریقها منشاء ارفاق شده و مقصود از وضع این بست آن بوده که برای پناهندگان سیاسی یک وضعیت مخصوصی ایجاد شود که از وضعیت بزه‌کاران عمومی مساعدتر باشد تا مورد تعقیب از طرف وطن خود نشوند - برای اینکه مقدار دخالت احساسات درین باب معلوم شود کافی است که تصمیم مجلس مؤسسان سال ۱۷۹۳ فرانسه را در اینجا بیاوریم: مجلس مزبور اعلام میکند که ملت فرانسه بیگانگانی که از وطن خود بسبب آزادی خواهی تبعید شده‌اند پناه میدهد ولیکن آن را از مستبدین و ظلمه دریغ میدارد.

بر حسب این فکر که سال‌های پیروی شده بست سیاسی رژیم خاصی است که برای مساعدت پناهندگان اتخاذ

شده - پس این رژیم در روابط بین ملل از سنخ همان معافیت هاست که در بسیاری از قوانین کیفری در قسمت های مربوط بحقوق داخلی اصولاً پذیرفته شده - بنا بر این بزه سیاسی از آن جهت که مفهومی است قضائی معنی واحدی است خواه از لحاظ کیفر و خواه از لحاظ استرداد و قواعدی که برای تشخیص عنوان سیاسی در بزه‌ی بکار می‌رود و همچنین تعریفی که از بزه سیاسی میشود در هر دو باب یکی خواهد بود.

ولیکن این فکر که بست سیاسی فقط یک امتیازی است که بیعض بزه‌کاران سیاسی داده میشود مسلم نیست بعضی متأخرین آن را سخت مورد انتقاد قرار داده میگویند اگر رعایت منافع حقه بزه‌کاری که بکشوری پناه برده بآن کشور اجازه دهد که او را در قبال تعدی و تجاوز کشور دیگر حمایت کند باری باو اجازه نخواهد داد که پناه گیرنده را در قبال کیفر عادلانه عملش نیز حمایت نماید و حال آنکه این نحو حمایت را از افراد ملت خود دریغ میدارد.

اینها میگویند پس این طریق حل که منتهی میشود بحمايت بزه‌کاران در قبال عدل و حکم قانون صحیح نیست و باید دلیل صحت آن را در مصلحت عالیه‌تری غیر از رعایت حال متهم جستجو کنیم.

نظریه های جدید در مقام بیان پایه و اساسی برای بست سیاسی بامور بین‌المللی متوجه شده و پایه آن را قاعده عدم دخالت قرار میدهند و میگویند بست سیاسی در مصلحت روابط سیاسی بین دول وضع شده زیرا هیچ استرداد بخودی خود و بمجرد تقاضای

و تعیین موارد آن بر حسب ملاحظات سیاسی بعمل می آید که طبعاً رعایت موقع هم در آن دخیل است نه بر حسب اصول قضائی.

حکومتها از جنبه ملی در مقام برقرار کردن يك سیستم کیفری نباید جزیک مقصد را تعقیب کنند و آن بدست آوردن يك راه حل عادلانه و مؤثر است برای جلوگیری از ارتکاب بزهها. ولیکن در موضوع استرداد از جنبه بین المللی دو مصلحت را باید منظور کنند هم جلوگیری از بزه بطریقی عادلانه و هم آرامش و صلح بین الملل که این دومی يك عامل سیاسی است و همیشه در قوت و در تاثیر یکسان نیست - گاهی اصل عدم مداخله رجحان پیدا میکند و در اینموقع این عامل را با دقت و احتیاط زیادی بکار میبرند و از استرداد بزه کاران سیاسی يك سره امتناع میکنند تا منجر به حدوث اختلاف بین المللی نشود. مانند انگلستان که همیشه در مورد استرداد مجرمین منتهای احتیاط را رعایت کرده است. گاهی هم حکومتها ناگزیر این معنی را در نظر میگیرند که امتناع از استرداد ممکن است منجر به اختلاف بین المللی شود چه بعضی بزهکاران سیاسی گاهی نسبت به آرامش بین المللی از عناصر خطرناک میباشند که ممکن است نگاهداری آنها متضمن مفاسد بزرگی باشد - خطر عمومی قتلهای سیاسی و بزههای بزرگ دیگر از این قبیل باعث حصول يك رابطه مخصوصی بین حکومتها میشود که بر حسب آن متفقاً در جلوگیری از اینگونه بزهها اقدام میکنند تا آرامش دو کشور ذی نفع را در خطر نیندازد چه اگر باینگونه بزهکاران پناه داده شود بالاخره منتهی به تزلزل اساس صلح عمومی خواهد شد.

نفوذ این عامل سیاسی از مدتی پیش احساس شده و نخستین تاثیرش يك نحو دوتایی است که در مفهوم بزه سیاسی پدید آمده - این مفهوم در حقوق داخلی جز آنست که در باب استرداد مجرمین هست و مخصوصاً در

دولت ذینفع انجام نمیگیرد. کشوری که متهم بآب پناه برده مجبور است که خودش هم نظر کند و تحقیق نماید که آیا عملی که نسبت داده شده بزه است یا نه و آیا بنظر میآید که قابل توجه بمتهم باشد یا نه. و این تحقیقات را نمیتوان بدون آنکه مقدمه احکامی راجع بکارهای داخلی کشور تقاضا کننده صادر شده باشد انجام داد و این عمل هر چند با کمال بیغرضی و بارعایت منتهای حزم و احتیاط بعمل آید باز در معرض این است که بحیثیت دولت مزبور یا با استقلالش برخورد کند.

پس، از ترس ایجاد مشکلات سیاسی بین الملل است که کشورها این ترتیب عاقلانه را اتخاذ کرده اند که از استرداد مجرمین سیاسی امتناع کنند. مؤلف کتاب اصول جدید (۱) (صفحه ۲۶۲) میگوید «احترامی که کشورها نسبت به آزادی یکدیگر باید داشته باشند و رعایت استقلال خارجی کشور و احتراز از خطر حتمی ناشی از مداخله در مبارزات سیاسی کشور بیگانه که نمیتوان عاقبتش را پیش بینی کرد، اینباست ادله معمولی برای عدم استرداد مرتکبین بزههایی که صرفاً سیاسی است»

بعبارت دیگر هر چند بست سیاسی برای پناهنده متضمن یکنحو رعایتی هست ولیکن این يك امریست که از طرف دولت پناه دهنده از نظر مصالح خودش وضع شده نه برعایت حال پناهنده - پس چون حکم بست سیاسی در آخر دست تابع منافع سیاسی است میتوان ادعا کرد که بحسب ماهیت يك تأسیس سیاسی است نه قضائی.

بلی، چون مانند بسیاری از تأسیسات سیاسی متعلق قوانین و نظامات قضائی هم هست شاید بتوان هر دو عنوان بان داد، ولیکن در هر صورت نمیتوان منکر شد که باحالت حاضره جنبه سیاسی آن غالب بر جنبه دیگر است

در آن ذکر شده قابل مناقشه است: برای چه سوء قصد بحیات انسانی سخت تر باشد از سوء قصد بکشوری به حمله کردن بر رئیس اولش بغرض از پا در آوردن او؟ اگر درین باب بحث شود که جامعه بکیفردادن بکدام يك ازین دوبره علاقه مند تر و کدام يك مقدم بر دیگری است ظاهر آیه حمله بکشور رجحان خواهد یافت. پس استدلال مذکور مقنع نیست و نصوص حقوق جزائی راجع بتجزیه بزهای بین بین هر چند در باب خود صحیح است اصل بلژیکی را تصحیح نمیکند.

آن يك راه حل مخصوصی است مبتنی بر وجود مصالح عالیه دولتی که مخالف است با دادن حق استفاده از بست سیاسی بسوء قصد کنندگان بحیات رؤسای کشورها و بمرتکبین بزهای دیگر از این قبیل.

بعد از قانون بلژیکی که سرمشق چند معاهده بهمان مضمون شد دو تصمیم دیگر یکی از اکتوبر ۱۸۸۰) و دیگری از ژنو (۱۸۹۲) پابصره وجود گذاشت. درین تصمیم اخیر دو مصلحت مذکور یعنی محافظت منافع سیاسی کشور و احترام حقوق قانونی متهم هر دو رعایت شده بدون آنکه وجه رجحانی ذکر شده باشد و نیز موضوع قانون بلژیک را که بی شك خیلی محدود و منحصر بر رؤسای اول کشورها بوده توسعه میدهد.

این تصمیم ژنو، اصولاً عدم استرداد در موضوع بزه سیاسی را میپذیرد (ماده ۱) - در بزهای بین بین آنها بی را که در جریان يك شورش یا يك جنگ داخلی ارتکاب شده باشد با آنها بی که در غیر آن مواقع ارتکاب شده باشد فرق میگذارد و برای بزهایی از صنف دوم که از نظر اخلاقی یا از نظر حقوق عمومی خیلی سخت است بست سیاسی قائل نمیشود (ماده ۲) - و همچنین برای اعمال تروریستی یا هرج و مرج طلبی بست سیاسی قائل نیست (ماده ۴) - و فهرستی از بزهایی که آنها را خیلی سخت می شمارد نه بنحوی که منحصر بهمانها باشد بلکه عنوان توضیح مقصود و از باب اعطاء حکم بمثال ذکر

مورد بزهای بین بین این دوئی خوب واضح میشود. طریقه متبع در حقوق جزائی (که عبارت است از تجزیة جنبه عمومی از جنبه سیاسی و تشخیص اینکه غلبه و رجحان با کدام يك میباشد) یا تشخیص غرض و قصد مرتکب برای حل مسئله بزه سیاسی بنحوی که در روابط بین المللی طرح میشود کافی نیست و لازم است که در باب استرداد برای بزه سیاسی يك مفهوم دیگری مخصوص باین باب قائل شویم و علتش همان اختلاف اغراضی است که بر حسب طرح مسئله در حقوق داخلی یا در باب استرداد موجود است - در باب استرداد عنوان سیاسی بز باعث مصونیت مرتکب میشود ولیکن اگر بدون تفاوت تمام نتایج این اصل پذیرفته شود برخلاف مصالح سیاسی دول در حفظ روابط حسنه با یکدیگر خواهد بود. پس يك احتیاج مبرمی بپاره تحدیدها پیدا میشود.

قدم اول درین راه در بلژیک در سال ۱۸۵۸ برداشته شده که بنظر تجویز استرداد نسبت ببزهکاران بعنوان قتل رئیس کشوری، سوء قصدهایی که نسبت بشخص رئیس اول کشور بیگانه یا بیکی از اعضاء خانواده او بشود در صورتیکه عمل ضرب منتهی بفوت یا قتل عمدی یا مسموم کردن باشد غیر سیاسی شمرده شده و برای تصحیح این امر بایمان اینکه درین تصویب اخلاص باصول مقرر در حقوق داخلی در باب بزه سیاسی نشده استدلال هایی هم شده که نمونه اش این است:

گفته اند این نوع سوء قصد بزهی است بین بین که هر کبست از يك عنصر سیاسی و يك عنصر عمومی و عنصر سیاسی در مقام حمایت حیات يك شخص دارای اهمیت و اعتباری نیست و نباید ملحوظ شود پس عنصر مربوط بحقوق عمومی رجحان پیدا میکند و در نتیجه بز سوء قصد بحیات رؤسای کشورها بزده سیاسی محسوب نمیشود.

قانون بلژیک هم عادلانه است و هم برای آرامش بین المللی لازم است لکن استدلالی که شده و مبنایی که

میکند باین شرح: قتل نفس - ضرب منتهی بفوت - مسموم کردن - قطع عضو - و صدمات بدنی سخت که همه آنها عمدی و باسبق تصمیم باشد - و شروع بیکی ازینها - و بزهای حریق عمدی و منهدم کردن بوسیله دینامیت یا باز کردن سدهای آب و سرقتهای جنایی بخصوص سرقت با اسلحه و بزور (ماده ۲) - در مورد بزهای ارتکاب

شده در ضمن شورش و غیره استفاده بست سیاسی برای بزہ کار پذیرفته نشده باین تعبیر (اگر جرائم مشتمل بر اعمال شنیع تو حش آمیز ممنوع بر حسب قوانین جنک در موقعی ارتکاب شود که جنک داخلی خانمه یافته باشد) (ماده ۳)

حسن مشکان طبسی

اتحاد سبب در دو دعوی

چنانچه در مقاله گذشته گفتیم موضوع دعوی عبارت از حق قانونی است که مدعی در صدد تحصیل آن می باشد پس عملی که مدعی انجام آنرا می خواهد موضوع دعوی است. و مبنائی که برای اثبات مدعای خود بان متکی می شود سبب میباشد. و اعتباراتی که خواهان در تأیید سبب بانها استناد میکند دلیل نامیده می شود مثال: بهرام بطرفیت پیروز بخواسته رفع ید از خانه اقامه دعوی میکند بدین توضیح که خواهان خانه نامبرده را از بهمن خریدده و خوانده آنرا غصباً تصرف نموده پس تخلیه خانه در این مثال موضوع دعوی و خریداری آن یعنی تعاقد قانونی که بین متعاملین وقوع یافته سبب دعوی میباشد و قباله حیاط که مستند خریداری است دلیل نامیده میشود پس حکمی که برخلاف ید فیروز از خانه بر نفع بهرام صادر میگردد شامل نکات زیر میشود:

- ۱ - ثبوت مالکیت بهرام در خانه مورد دعوی
- ۲ - صحت سبب قانونی دعوی (مبايعه بابهمن)
- ۳ - صحت دلیل دعوی (قباله خریداری)

و هر گاه دادگاه بلحاظ اینکه بهرام مالک خانه مورد دعوی نیست او را در دعوی خود محکوم به بیجقی نماید ضمناً بعدم صحت سبب (تعاقد بابهمن) و عدم صحت

سند نیز حکم صادر شده است و بالتیجه اگر بهرام دلایل دیگری راجع به مالکیت خانه داشته باشد نمیتواند با استناد بان تجدید دعوی کند زیرا حکم سابق قطعی شده و مفاد آن قوت شیئی محکوم به را پیدا کرده است.

ولی هر گاه خواهان در دعوی دوم بسببی غیر از سبب اول استناد نماید مثل اینکه مدعی باشد ملک بطریق ارث یا هبه بوی منتقل شده آیا دعوی دوم قابل رسیدگی است یبانه نظر بقضوای اکثر محققین تردیدی در جواز تجدید دعوی نیست بجهت اینکه دو دعوی هر چند از حیث موضوع و متداعین متحد میباشد ولی سبب هر یک از آنها علیحده است که در دعوی اول بعنوان مبايعه و در دعوی دوم بعنوان هبه یا ارث اقامه دعوی شده است ممکن است یک دعوی دارای سبب واحد و دلایل متعدد و همچنین دارای سبب متعدد و دلایل متعدد باشد و بهر حال قلت و کثرت ادله تأثیری در قوت شیئی محکوم به ندارد و در این مبحث فقط سبب دعوی حائز اهمیت می باشد در مثال سابق سبب دعوی و حجت مالکیت خریداری خانه است و برهان آن هم قباله خریداری میباشد و همینکه در دعوی اول فساد برهان اول (قباله) بدرجه ثبوت رسید نمیتوان آنرا در دعوی ثانی با برهان ثانی اصلاح نمود و خود خواهان که با داشتن چند دلیل تنها